نقش هویت فرهنگی در توسعه سیاسی

الهی منش، محمدحسن

فرهنگ و هویت فرهنگی-چه به عنوان هدف و چه‏ به عنوان وسیله-در اندیشه‏های توسعه اغلب نقش و اهمیتی محوری نداشته است و معمولا عده‏ای از اندیشمندان با جزمی نگری به سنت و تأکید مصرانه‏ بر حفظ و دفاع از آن،نوسازی و توسعهء سیاسی برخی‏ جوامع را به تعویق انداخته‏اند.اما با مرور زمان‏ دیدگاهی مخالف و در عین حال مشهور پدیدار شد که‏ مدافعان و حامیان آن،بر گذار خطی و رویه‏های این‏ چنینی تأکید داشتند و معتقد بودند که روند تاریخ از حرکت باز نخواهد ماند.این گروه برای ایجاد دگرگونی‏ در جوامع و برای رسیدن به رشد و توسعهء سیاسی،مانند کتاب آشپزی رفتار کردند که البته نه تنها نتیجه‏ای‏ نگرفتند،بلکه از کاروان رشد و توسعه نیز بازماندند.

پس از آنکه نقاط قوت و ضعف توسعه-به تجربه و بر حسب گذشت زمان و پیشرفت علم و فن-ظاهر شد، شکنندگی و عدم انعطاف و جزمیت و بیهوده بودن‏ دیدگاههای پیش گفته به اثبات رسید و در نتیجه آنان‏ کوشیدند از تجربیات گذشته پند گیرند و طرحی نو دراندازند.

طی چهار دهه،تلاش برای توسعهء اهمیت خطیر فرهنگ نمایان گردیده است.در این مدت،جهت‏ تأکیدهای توسعه از آزادی سیاسی به رشد اقتصادی و سپس به مساوات اجتماعی و در نهایت به استقلال‏ فرهنگی متحول شده است.و تحقق این امر تنها از طریق تبیین صحیح و عملکرد مطلوب هویت‏ فرهنگی امکان‏پذیر می‏گردد.(1)

بدون شک همهء مکاتب بشری و نظام‏های سیاسی، اندیشهء توسعه را به عنوان تلاش برای تعالی جامعه‏ پذیرفته‏اند و هیچ جامعه و نظامی نیست که بخواهد و یا بتواند در سطح معین و ثابتی از فرهنگ مادی و غیر مادی متوقف شود.

از آنجا که توسعهء سیاسی جزء اهداف اساسی و اولیهء اغلب نظام‏های سیاسی است،توجه به هویت فرهنگی‏ به عنوان راهنما و عامل توسعه سیاسی اهمیت دارد.

وقتی که جامعه‏ای دچار پراکندگی فکری و عملی‏ باشد،این مسأله از اهمیت بیشتری برخوردار می‏شود چرا که فرهنگ هر جامعه با تمامی جلوه‏های زندگی، ارزش‏های انسانی و معرفت شناختی،و همچنین با تعاملات و تقابلات اجتماعی،در همهء زمانها و مکانها ارتباط می‏یابد و به این جهت است که هویت فرهنگی‏ جامعه می‏تواند هادی اهداف حکومتی و منادی توسعهء سیاسی تلقی شود.(2)

هر جامعه‏ای بر هویت و شناسنامهء فرهنگی خویش‏ تأکید دارد و می‏کوشد که با منتهای قدرت و غرور ملی، مشخصه‏های چنین هویتی را زنده نگه دارد و از آن‏ دفاع کند.بدین ترتیب با توجه به استقلال کشورها،

ارائه و جانبداری از راه حل‏های تعمیمی و کلیشه‏ای‏ ناپسند است،و باید محتوا و چارچوب فرهنگی جوامع، عوامل و موانع توسعه را شناخت و منطبق با شرایط ویژهء فرهنگی جوامع،الگو و نسخه‏ای ترتیب داد و در این حالت است که توسعه در چارچوب هویت فرهنگی‏ معنا پیدا می‏کند.

بنابراین،توسعهء سیاسی نیازمند فرهنگ است و چون ماهیت فرهنگ به طور تدریجی و مستمر شکل‏ می‏گیرد،باید نقش فرهنگ و هویت فرهنگی را در چارچوب نظامی ویژه و نیز در گذر تاریخ بررسی کرد. باید گفت:«با هر نوع فرهنگ در صورت دریافت محتوا و قالب روز آمد آن،می‏توان به توسعه رسید».(3)

مفهوم فرهنگ از دیدگاه توسعه

از دیدگاه توسعه،فرهنگ مجموعهء سازگار افکار و اندیشه‏ها نیست بلکه در بطن هویت فرهنگی نظام‏ سیاسی،مجموعهء متضادی از باورها وجود دارند که‏ باعث«پارادوکسیکال»کردن فرهنگ می‏شوند.این‏ باورها ناشی از آبشخورهای متفاوتی است و با توجه به‏ اینکه در هر دورهء تاریخی باورهای فرهنگی حالتی‏ محوری دارند،نظام‏های سیاسی گوناگونی شکل‏ می‏گیرد.در واقع یکی از مهمترین و اصلی‏ترین وسیلهء حفظ نظامها فرهنگ است،چرا که عناصر متفاوت هر اجتماع و نظام سیاسی،از طریق بستر فرهنگ به‏ یکدیگر پیوند می‏خورند.(4)

وقتی جامعه‏ای دچار خلأ فرهنگی شود،دیگر نمی‏تواند خصلت نظم‏پذیری به خود گیرد و اگر نظم و انتظامی بر جامعه حاکم نباشد،رفتارها و کنش‏های‏ فردی و گروهی و اجتماعی،قابل محاسبه و هدایت و برنامه‏ریزی نخواهند بود.

الزامات فرهنگی توسعهء سیاسی

1-فرهنگ باید علمی شود؛مراد از خصلت علمی‏ بودن فرهنگ این است که آحاد یک نظام سیاسی باید به صورت یک باور فرهنگی،به علم اعتقاد پیدا کنند.

چنین باوری حاکی از آن است که باور علمی بدون نیاز به استدلال،مورد پذیرش نسبی عامه باشد.بنابراین‏ فرهنگ باید به صورت یک غریزهء اجتماعی در جامعه‏ مطرح شود و مردم به صورت فرهنگی اعتقاد یابند که‏ برای هر پدیده علتی است و علتی مطمح نظر است که‏ علمی و منطقی باشد.(5)

زمانی که فرهنگ جامعه خصلت علمی به خود گیرد، انفکاک ساختاری به دست می‏آید و در این حالت، وظایف و کارکرد اجزا،منفک از یکدیگر می‏گردند تا در افزایش کارآیی نظام مؤثر افتند.

2-فرهنگ باید غیر خرافی شود؛یعنی اینکه هویت‏ فرهنگی نظام سیاسی را باید از خرافات و باورهای‏ ناپخته-که به تدریج و بنا به دلایل بسیار وارد فرهنگ‏ جامعه شده‏اند-پیراسته کرد(6).

از آنجا که در فرهنگ هر نظام سیاسی،یک دسته‏ عقاید و آرای ایدئولوژیکی و مذهبی خاص وجود دارند که ممکن است چنین عقایدی دچار تحریف شده باشد، بنابراین باید زوایدی را که در طول تاریخ منتسب به آنها شده،کنار گذاشت و سره را از ناسره تمیز داد تا بتوان‏ راه نیل به توسعهء سیاسی را همواره کرد.در صورت‏ تأمین و تحقق هدف فوق،عناصری چون دین،مذهب‏ و ایدئولوژی را می‏توان به عنوان یک نظام معرفت‏ شناختی منسجم و نیز عاملی برای حل تعارضات و رفع‏ شبهات تلقی کرد.

3-فرهنگ باید متکی بر احترام به آزادی و برابری‏ انسانها باشد(7).دورکهایم می‏گوید:

«آزادی در فرار از نیروها و قید و بندهای اجتماعی‏ نیست،بلکه در استقلال علمی نهفته است که عضویت‏ در جامعه را ممکن می‏سازد و چنین امری،در جوامع‏ واجد وابستگی ارگانیک،به چشم می‏خورد».

و نیز:«همبستگی ارگانیک،عدالت اجتماعی و برابری فرصت‏ها را مفروض می‏شمارد و بدون آنها نمی‏تواند به طور عادی عمل کند».(8)

جوامعی که درصدد یکسان کردن انسان‏ها و یا طبقه‏بندی‏های ساختگی بوده‏اند،به سوی دیکتاتوری‏ و مطلقیت کشیده شده‏اند.وانگهی جوامعی که به‏ برابری فرصت‏ها برای انسان‏ها اعتقاد داشته‏اند و در عمل به آن مبادرت ورزیده‏اند،به نوعی از آزادی و برابری دست یافته‏اند.(9)منظور از اعتقاد به برابری‏ انسانها و لزوم اعتقاد به رعایت حقوق دیگران این است‏ که وقتی در جامعه،اندیشهء خلقت برابر انسان‏ها و نیز لزوم معتقد بودن به حقوق دیگران گسترش یافته باشد، دیگر هیچ فردی در فکر تخطی به حقوق دیگران‏ نیست،بلکه آحاد نظام سیاسی از خصلت پسندیده‏ واقع بینی و وظیفه‏شناسی برخوردار می‏شوند.در چنین فضایی است که در راه توسعه،مشارکت عمومی مردم به عنوان یکی از مهمترین عوامل پیشرفت و پویایی و یکی از بزرگترین پشتوانه‏های قدرت ملی‏ عینیت می‏یابد.

آزادی،وجوهی متفاوت دارد که یکی از مهمترین‏ وجوه آن آزادی اندیشه و بیان است.این آزادی موجب‏ تلاقی اندیشه‏ها و افکار،خلاقیت و سازندگی می‏شود.

در چنین فضایی آزادی سیاسی مجال ظهور می‏یابد و زمینهء ایجاد فضای باز در جامعه و شکوفایی فرهنگ‏ ملی فراهم می‏شود.(10)

4-فرهنگ باید خصلت تعاملی و تقابلی داشته‏ باشد،یعنی هویت فرهنگی نظام سیاسی باید به‏ گونه‏ای مورد تدقیق و تدبیر قرار گیرد که هم به درون‏ خویش نگریسته و خصلت پالایشی و ویرایشی داشته‏ باشد و هم از ورای مرزهای فرضی و یا واقعی خویش‏ مطلع باشد.تحقق چنین امری از طریق تعامل‏ فرهنگی امکان‏پذیر می‏شود که خود نیز ضرورتا در سطح کلان به ارتباطات و تبادل اطلاعات نیازمند است.

مهمترین شاخص فرهنگی توسعه،ارائه حدود و مرزهای فرهنگی منسجم از موقعیت و منزلت اجتماع‏ است.اگر چنین امری محقق شود،ثمرهء مبادله‏ فرهنگی-که همان پذیرش و اقتباس فرهنگی است- معنا پیدا می‏کند و می‏تواند به گونه‏ای احسن مؤثر افتد.

هویت فرهنگی زمانی می‏تواند در توسعهء سیاسی اثر گذارد که با فرهنگ‏های دیگر در ارتباط باشد و به‏ پذیرش فرهنگی در چارچوب سیاست فرهنگی صحیح‏ اقدام کند.چنین هویتی در عین پویایی زمانی می‏تواند حافظ منافع خویش و عامل نیل به اهداف نظام‏ سیاسی باشد که اقتباس فرهنگی را از طریق قرنطینهء فرهنگی و نیز با توجه به سیاست گذاری فرهنگی‏ مطلوب عملی سازد.منظور از قرنطینهء فرهنگی این‏ است که نظام سیاسی و هویت فرهنگی آن،قادر باشد خود را در عالم واقعیات پیش ببرد.اقتباس فرهنگی‏ باید از طریق صافی‏ای انجام شود که هم به ماهیت و اصالت فرهنگی نظام سیاسی لطمه‏ای نخورد و هم‏ هویت فرهنگی و نظام سیاسی،از دانش و علم و تکنولوژی و نوآوریهای عصر خویش عقب نماند.(11)

بدین منظور ابتدا باید در ضرورت عقلی و منطقی‏ آنچه فرهنگ یک جامعه در اثر تعامل فرهنگی از سایر فرهنگها اقتباس می‏کند،تأمل کرد و سپس آن را مطابق با باورها و الگوهای فرهنگی خویش درآورد.

5-فرهنگ باید مبتکر و خلاق و مبتنی بر شناخت و دانش باشد.دانش و شناخت،ستون فقرات فرهنگند و در صورتی که تحلیل روند،تمامیت ساختار سیاسی‏ در معرض خطر قرار می‏گیرد.چنین فرهنگی‏ نوگراست و حاکی از آن است که آحاد نظام سیاسی بنا به توان خود از مقامات تصمیم گیرندهء جامعه و جهت گیریهای روند سیاسی موجود تأثیر می‏پذیرند و بر آن باور دارند و به طور خلاصه می‏توانند حرفی برای‏ گفتن داشته باشند.در نتیجه کارکرد باورهای‏ فرهنگی،چنین جامعه‏ای از حالت منفعل بودن و همچنین محافظه کاری و قبول وضعیت اسفبار موجود خارج می‏شود و متقابلا به روحیهء سازندگی و بالندگی‏ جهت یافتن راه حلهای مناسب متمایل می‏شود.

افزون بر ابزار فرهنگی توسعهء سیاسی پیش گفته، موارد دیگری نیز از قبیل:حاکم بودن ضوابط به جای‏ روابط؛حاکم بودن خرد جمعی بر خرد فردی؛حاکم‏ بودن مدارای سیاسی و اجتماعی(اغماض و تحمل‏ سیاسی-اجتماعی)؛تعیین میزان و چگونگی سیاسی‏ شدن فرهنگ؛ایجاد انگیزه در جامعه؛ایجاد اعتقاد به‏ نظمی عقلی در نظام سیاسی؛مفاهمه و تابوزدایی؛ ایجاد لوازم اعتماد؛به حساب نیامدن مخالفان به عنوان‏ مرتدان و دشمنان بشریت؛اهمیت دادن به آموزش به‏ عنوان وسیلهء تسلط عقل بر غرایز و...را می‏توان اضافه‏ کرد.

عوامل فرهنگی تضعیف کنندهء توسعهء سیاسی

1-جزمیت؛این عامل مانع فرهنگ خلاق و پرورش‏ ذهن مبتکر است.هر عقیدهء جازمی موجب می‏شود که مردم آگاهی‏ها و توانایی‏های خود را نادیده بگیرند و آرام آرام از رفتار انسانی دوری گزینند؛در حالی که‏ مردم باید باطنا خود را در اندیشه‏ها و اعتقاداتشان‏ کاملا آزاد احساس کنند و بر این باور باشند که هر گونه‏ آموزش یا تأثیر خارجی دیگر،ساز و برگی است برای‏ کمک به خود جهت بررسی اعتقاداتشان و تنها ابزاری‏ که جامعه برای اصلاح افراد در اختیار دارد،آگاهی‏ تکامل یافتهء باطنی آنهاست.این به منزلهء قطب نمایی‏ است که جهات نقشه(دنیای واقعیات)را به روشنی و به گونه‏ای دقیق می‏نمایاند و بدین سبب توانایی‏ تأثیرگذاری بر طریق توسعه را دارد.

جزمیت دستگاه حاکمه نیز امکان استفاده مطلوب از نیروهای خلاق و سازندهء اجتماع را به هدر می‏دهد و تاریخ بیانگر این واقعیت است که پیشرفت اجتماعی و توسعهء سیاسی،محتاج همکاری مردم در امور دولتی‏ است.

ذکر این مطلب ضروری است که اعطای امتیاز در وجوه متفاوت به سود طبقه و قشری خاص از سوی‏ دولت،خواه ناخواه بر عدم تمایل مشارکت سیاسی سایر اقشار اثر می‏گذارد؛بنابراین باید به نیروی مردم‏ اهمیت داد،چرا که پیشرفت همه جانبهء نظام سیاسی، بدون تشریک مساعی مردم معنا و مفهومی نخواهد داشت.(12)

2-وجود تفکر افراطی دربارهء هویت‏های فرهنگی‏ جوامع؛در گذشته این عمل برای ستایش نژاد و ملت‏ صورت می‏گرفت که می‏توان از آلمان هیتلری و ایتالیای زمان موسولینی نام برد و دانست که چگونه‏ افراط بیش از حد و تأکید صرف بر نژاد و ملت و دولت، عواقب وخیمی به بار آورد.

اگر هویت فرهنگی جامعه‏ای چنین مشخصه‏ای به‏ خود گیرد،تبیین و تعیین توسعهء سیاسی در مفهوم‏ واقعی آن غیر ممکن است.

3-سیاست زده کردن فرهنگ و دستاویز نمودن آن؛ چنین روندی مانع اساسی توسعهء سیاسی به شمار می‏آید و در نهایت،به نوعی ابتذال و عوام پسندی(از جمله نابودی ارزشهای ناب و خلاقیت و ابتکار)، افزایش ناسازگاری،تضاد،خشونت و نابسامانی‏ اجتماعی مبدل می‏شود.

4-اعتقاد به ریاضت فرهنگی؛سخن از خود بسندگی فرهنگی نابجاست و نمی‏توان خود را در دنیا منزوی انگاشت.در این صورت باید روزنهء امید به‏ پیشرفت و ترقی را بسته تلقی کرد.

5-وابستگی غیر اصولی و محافظه کاری سنتی‏ دربارهء نیاکان؛وجود دیدگاه محدود و بسته در زمینهء طبیعت،انسان و محیط؛روحیه بی‏اعتمادی و عدم‏ تفکر استقرایی داشتن،از موانع فرهنگی توسعه به‏ شمار می‏آید.

در دهه‏های پیشین دیدگاههای متفاوتی دربارهء توسعه عنوان شده که هر یک از آنها با توجه به بینش و شناخت خود از محیط پیرامونی،به بحث و بررسی‏ توسعه و به ویژه توسعهء سیاسی پرداخته‏اند و بر این‏ اساس،نظرات هر یک دربارهء نقش فرهنگ در زمینهء توسعهء سیاسی متفاوت است.

هر نوع نظام سیاسی که در جهت تعالی همه جانبهء خویش گام برمی‏دارد،تلقی‏اش از اندیشهء توسعه محرز و اساسی است.در هر جامعهء سیاسی،عناصر مشترک‏ فرهنگی توسعه را می‏توان با تلاش و کوشش استخراج‏ کرد؛وانگهی عنایت به این نکته ضروری است که در هر جامعه‏ای،هویت و مختصات فرهنگی ویژه‏ای وجود دارد و نمی‏توان الگوهای فرهنگی جوامع را به طور کلیشه‏ای و به دور از جرح و تعدیل،به یکدیگر تعمیم‏ داد و تسری بخشید.بنابراین هویت فرهنگی جوامع از یکدیگر قابل تفکیک است.

هویت فرهنگی متشکل از باورهای فرهنگی است که‏ چنین باورهایی،انسجام دهنده و انتظام بخش آحاد نظام سیاسی است و البته برای اینکه چنین هویتی در توسعهء سیاسی مؤثر افتد،باید الزاماتی چون علمی‏ شدن فرهنگ و غیر خرافی شدن آن به وجود آید.

جوامعی که خواسته‏اند انسان‏ها را یکسان کنند و یا جوامعی که آنان را مثلا به نجبا و عامه تقسیم‏بندی‏ کرده‏اند هر دو به سوی دیکتاتوری کشیده شده‏اند،از آن گذشته،جامعه‏ای می‏تواند به توسعهء سیاسی برسد که شاخص‏های فرهنگ خاص خویش را جهت نیل به‏ توسعهء سیاسی تبیین و تعیین کند.مهمترین شاخص‏ فرهنگی توسعهء سیاسی،ارائه حدود و ثغور و مرزهای‏ فرهنگی منسجم است که در غیر این صورت،عوامل‏ فرهنگی تضعیف کنندهء توسعهء سیاسی از قبیل:وجود تفکر افراطی در زمینهء هویت فرهنگی جوامع؛سیاسی‏ کردن فرهنگ و اعتقاد به دگماتیزم و ریاضت فرهنگی، بر عوامل فرهنگی تقویت کنندهء توسعهء سیاسی چیرگی‏ می‏یابند و آن را به تعویق می‏اندازند.

بنابراین فرهنگ می‏تواند نقشی دوگانه-در وجوه‏ مثبت و منفی-در زمینهء توسعهء سیاسی داشته باشد و به این لحاظ هر نوع نظام سیاسی که به رابطهء هویت‏ فرهنگی و توسعهء سیاسی عنایت دارد،باید بذل توجه‏ بیشتری به ثنویت نقش فرهنگ داشته باشد.

تکنولوژی به خودی خود می‏تواند پدیده‏ای خنثی و فارغ از رنگ و بوی تعلق شرقی و غربی باشد؛وانگهی‏ چگونگی اهداف و رابطهء تکنولوژی با محیط انسانی و نیز بسته به تصور هر جامعه از غایت وجودی خویش‏ است که تکنولوژی را به قالب انواع گوناگون ملی و مسلکی در می‏آورد.

پی‏نوشت:

(1)-ر.ک:«ابعاد فرهنگی توسعه»،س.ک دیوب،ترجمهء بهروز گرانپایه،نشریهء«نامه فرهنگ»،سال دوم،شماره یک و دو،پاییز و زمستان 1370،ص/34.

(2)-ر.ک:«زمینهء فرهنگ شناسی»محمود روح الامینی،چاپ‏ اول،تهران،عطار،1365،صص 120-118.

(3)-«توسعه و فرهنگ»،فرهنگ رجایی،نشریهء نامه فرهنگ،سال‏ دوم،شمارهء یک و دو،پاییز و زمستان 1370،ص 18.

(4)-ر.ک:«توسعه و فرهنگ»،حسین عظیمی نشریهء،«نامه‏ فرهنگ»،سال دوم،شماره یک و دو،پاییز و زمستان 1370،صص‏ 14-13.

(5)-ر.ک:پیشین.

(6)-همان

(7)-همان

(8)-«دورکهایم»،آنتونی گیدنز،ترجمهء یوسف اباذری،چاپ اول، تهران،خوارزمی،1363،ص 28.

(9)-ر.ک:حسین عظیمی،پیشین،ص/21

(10)-ر.ک:«فرهنگ ملی و توسعه اجتماعی(2)»،یوسف نراقی، مجلهء«فرجاد»،سال دوم،شمارهء نهم،مهر 1370،ص 9.

(11)-ر.ک«جامعه شناسی جهان سوم»،رضا اسراری،چاپ دوم، تهران،انتشارات خرد،1358،ص 168.

(12)-برای آگاهی بیشتر ر.ک.«شش گفتار دربارهء دین و جامعه»،حمید عنایت،تهران،موج،1352،ص 65.